

۴. شرایط و رسوم کشت باغ و تاکستان و طرز نشانیدن تاک.
 ۵. آشنا شدن به طرز زراعتهای بزرگ، یونجه، کنجد، کرچک، خشخاش، شاهانه، گندم، جو و غیره.
 ۶. فهرست سبزیهای معمول آن زمان و طرز کشت سبزیهای مختلف.
 ۷. نام میوه‌ها و طرز پیوند آنها که چه درخت میوه‌ای را به کدام درخت میوه دیگر می‌توان پیوند نمود.
 ۸. گلاب‌کشی و عرق‌کشی از انواع گیاهان معطر.
 ۹. زنبورداری و پرورش زنبور عسل.
 ۱۰. پرورش کرم ابریشم.
 ۱۱. طرز ساختن پنیر و انواع مرباها و حلویات و پختن شیرینیهای مختلف.
 ۱۲. سرکه انداختن و طرز تهیه ترشیهای متنوع و طرز تهیه آب‌غوره.
 ۱۳. خشک کردن میوه‌ها و نگهداری سبزیها بطور صحیح.
 ۱۴. طرز کود دادن به زراعت و آبیاری و شناختن خاک‌ها.
- و بسیاری مطالب دیگر که امروز می‌تواند برای خوانستاران، راهنمای بسیار ارزنده‌ای باشد. «
 در روضه دوم این کتاب، از ساعت سعد و نحس برای فعالیت‌های کشاورزی گفتگو شده، و از دعاها و تعویذهایی که برای دفع ملخ و کرم و مورچه و کبک سودمند است سخن رفته است. برای دفع ملخ: «آنچه زراعت را نقصان رساند، دعا بر چهار پاره کاغذ بنویسید و بر چهار گوشه زمین بر سر چوب کنید، بلاها می‌گرداند؛ و دعا این است: وحیل بینهم و بین ما یشتهون کما فعل باشیاعهم من قبل انهم کانوا فی شک مریب.»^۲
 چون از مطالب و تعالیم سودمند این کتاب، مکرر مطالبی در فصول مختلف ذکر کرده‌ایم، در اینجا به این مختصر قناعت می‌کنیم.

www.bakhtiarries.com

۱. فاضل حسینی، (اشادالزراعه)، به‌انتقام محمد معری، ص ۲ (مفیده).

۲. همان، ص ۶۲.

زندگی چادرنشینی در ایران

زندگی چادرنشینی از دیرباز در ایران سابقه دارد؛ با این حال، مورخان و نویسندگان اروپایی کمتر سخنی در پیرامون مختصات زندگی این قبایل مردم به یادگار گذاشته‌اند. مارکوپولو که در نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی، از آسیا دیدن کرده است، راجع به زندگی باده‌نشینی تاتارها مطالبی نوشته است که چون کمابیش با زندگی باده‌نشینان ایران مطابقت دارد، به نقل قسمتی از آن می‌پردازیم: «... تاتارها هیچوقت در محلی ثابت نمی‌مانند؛ زمستانها به شلاق، و تابستانها به نواحی خنک به بیلاق می‌روند. همیشه در جستجوی چراگاههای تازه هستند، زیرا هیچ چراگاهی، به تنهایی، تکافوی تغذیه هزاران گوسفند و گاو رانمی‌کند. به هر جا که می‌رسند چادر برپا می‌کنند و روی آن را با نم می‌پوشانند، و وقتی عازم حرکت می‌شوند، چادرها را جمع کرده. بوسیله چهارچرخها به جای دیگر حمل می‌کنند. موقع برپا کردن چادر، توجه دارند که در ورودی آن به جنوب باشد (برای حفاظت خود از باد شمالی). علاوه بر چهارچرخه، دو چرخه‌های خوبی نیز دارند که برای حفظ مسافران از باد و باران سقف آنها با رواندازه‌ای نمدی پوشیده شده و مخصوص حمل و نقل زنها و آلات و ادوات خانه و آذوقه مورد احتیاج است، و به وسیله گاو نر یا شتر کشیده می‌شوند. کار خرید و فروش و تهیه غذا و لباس و پرستاری بچه‌ها، تماماً با زنهاست. سردها فقط به شکار حیوانات و صید ماهی و کارهای نظامی می‌پردازند. بهترین قوشها و سگهارا در اختیار دارند. غذایشان شیره گوشت شکار می‌باشد. گوشت اسب و شتر و حتی سگ‌را، به شرط آنکه چاق و پرور باشند، می‌خورند. از شیر مادیان مشروبی درست می‌کنند به نام کمورس، که مزه و خواص شراب سفید را دارد. زنها تاتار از لحاظ عفت و عصمت و وفا و وظیفه‌شناسی در برابر شوهران، تالی ندارند. بیوفایی در نظرشان، یک عیب بزرگ اخلاقی محسوب می‌شود. در مقابل، شوهران نیز نسبت به زنان خود، گرچه ده یا بیست تا باشند، صدیق و سهربانند و به این جهت، همیشه در خانواده‌ها صلح و صفا حکم فرماست... زنها از لحاظ کارهایی که در خانه می‌کنند، برای مردها بسیار مفیدند. روی همین اصل، وقتی مردی زن جدیدی می‌گیرد، به پدرزن خود جهیز می‌دهد. زنی که اول از همه بخانه شوهر آمده است نسبت به دیگران ارشداست... پس از مرگ پدر، پسرها می‌توانند با زنها پدر به استثنای مادر خودشان، ازدواج کنند. باخواهرهای خود نمی‌توانند عروسی کنند، ولی اگر برادرشان سرد، زن برادر را می‌توانند به زنی بگیرند. برای هر ازدواجی، عروسی مفصلی برپا می‌کنند.»^۱

بطوری که استاد سعید نفیسی در پایان تاریخ خاندان طاهری متذکر شده‌اند «در زمان طاهر بن حسین در نواحی مختلف ایران، عده کثیر طوایف چادر نشین از نژاد ایرانی بوده‌اند که ایرانیان همیشه ایشان را به نام عمومی «گرد» خوانده‌اند، و پیداست که گرد، به اصطلاح مردم

ایران کلمهٔ جامعی بوده است برای همهٔ مردم چادرنشین از نژاد ایرانی، در برابر چادرنشینهای ترک و تازی. و چون سهمترین کار این مردم بیابانگرد و چادرنشین پرورش اغنام و احشام بوده و بیشتر از چوپانی و شبانی روزگاری گذرانده‌اند، در زبان فارسی، گرد را به معنی چوپان و شبان هم آورده‌اند... این طوایف کرد تا قرن هشتم بیشتر در نواحی جنوبی ایران زیسته‌اند، و شمارهٔ این کردان از کردانی که در مغرب ایران بوده‌اند به مراتب بیشتر بوده است، طوایف چادرنشین ایرانی، که هنوز در جنوب ایران هستند، قطعاً از بازماندگان ایشانند... گویا کلمهٔ «رم» همان لفظ «رمة» فارسی امروز است که به معنی گروهی از چهارپایان و ستور و جمعی از مردم باشد. ... دربارهٔ رهای کردان جنوبی، همهٔ جغرافیانویسان تازی اشارتی کرده‌اند... در هر صورت، پیداست که در آغاز دورهٔ اسلامی، تا چند قرن پس از آن هم، تیره‌های مختلف کرد، که بیش از صد تیره بوده‌اند، در میان خاک اصفهان و خوزستان و کرمان و خلیج فارس می‌زیسته‌اند و مردمانی جنگی بوده‌اند، چنانکه دولتهای آن روزگار از ایشان حساب می‌برده‌اند و خراج را به سرکردگانشان مقاطعه داده بودند، و پاسبانی راهها و نگهبانی از کاروانها سپرده به ایشان بود، و استقلال داخلی داشته‌اند، و بیش از پانصد هزار خانواده بوده‌اند و از هر تیره‌ای، از صد تا هزار تن مسلح بوده‌اند، و نیز چادرنشین و بیابانگرد بوده‌اند و از راه شبانی و ستوربانی گذران می‌کرده‌اند و برخی از تیره‌هاشان را به نام «سرکرده» می‌خواندند، و به پنج گروه بزرگ تقسیم می‌شدند، و در چادرهایی که از سوی بافته بودند، مانند سیاه‌چادرهای امروز، به سر می‌برده‌اند. اگر شمارهٔ هر خانواده را به حد وسط پنج تن بگیریم، نزدیک به دومیلیون و پانصد هزار تن از مردم این ناحیه از ایران، ازین چادرنشینان کرد بوده‌اند.»^۱ از نقش مهم و مؤثری که قبایل چادرنشین ایران در سازمانهای نظامی آن روزگار داشته‌اند به‌جای خود، سخن خواهیم گفت.

«برخلاف مناطق پرآب نظیر اروپای غربی، چین، و هندوستان، در مناطق خشک و بیابانی مشرق، زندگی چادرنشینی معمول است، و در بعضی نقاط، زندگی چادرنشینی و زندگی شهری مکمل یکدیگرند.

بیلاق و قشلاق و چادرنشینی

چادرنشینها معمولاً خشن و مغرورند؛ در دوران صلح و آراش، کار آنها چوپانی و کله‌داری است، و در موقع بروز خطر، به سلحشوری و جنگ می‌پردازند. در صحاری عربستان و افریقا، چادرنشینانی زندگی می‌کنند که عمر آنها، برحسب شرایط و اوضاع واحوال، به‌چوپانی یا غارتگری سپری می‌شود. آنها انواع گوسفند و شترهای مهاری را تربیت کرده مورد استفاده قرار می‌دهند.

در آسیای مرکزی و ایران، استپهای بسیار خشکی وجود دارد که گاه به‌صورت صحاری پرشن، نظیر مناطق آسودریا، تجلی می‌کند، و گاه به‌شکل کویر یا باتلاق نمک، که ایران شرقی را از ایران غربی مجزا می‌کند.

در ایران، از دیرباز، چوپانها باکله‌های خود همه ساله به بیلاق و قشلاق می‌رفتند؛

به محض انقلاب شتوی زمستان، از زمینهای پست فلات ایران، که بطور متوسط از ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد، به زمینهای مرتفع و چراگاههایی می‌رفتند که تا ۳۰۰۰ الی ۳۵۰۰ متر ارتفاع داشت، و تمام دوره تابستان در آنجا چادر می‌زدند و پس از انقلاب صیفی، بار دیگر، به سوی دشت سرازیر می‌شدند.

ایرانیان چادر نشینی که بدین ترتیب زندگی می‌کردند و قبایل و کلانهای داشتند، «چوپان» یا «گرد» خوانده می‌شدند، ولی امروزه این اسم فقط به چوپانهای زاگروس شمالی و کردستان اطلاق می‌شود، در حالی که در قرون وسطی، کلمه کرد «Kurdes» به تمام چادر-نشینهای ایران گفته می‌شد.

قبل از اسلام، چادر نشینها در سیستان و فارس زیاد بودند، ولی ساسانیها آنها را در سرحدات روم شرقی متمرکز کردند.

در علفزارهای آسیای مرکزی، چادر نشینهای ترك و ترکمن زندگی می‌کردند که کار عمده آنها تربیت شتر بود؛ ولی اینها از پایان قرن ۱۱ از شمال هند به طرف سواحل مدیترانه روی آوردند.

www.bakhtiaris.com

در دره‌های پست آسودریا و اطراف دریای خزر، مخصوصاً چادر نشینهای مناطق شمالی ایران که به عنوان دیلمیان خوانده می‌شدند، گله‌های بزرگی از گاو و گوسفند در اختیار داشتند؛ و همینها بودند که در قرن ۱ میلادی، عراق و سوریه را فتح کرده و سلسله آل بویه را تشکیل دادند. تمام چوپانهای چادر نشین، که از چراگاهی به چراگاه دیگر می‌رفتند، گله‌های عظیم و مختلفی در اختیار داشتند که برحسب اقلیم و آب و هوا نوع گله‌ها فرق می‌کرد و در استپهای آسیای مرکزی، تربیت انواع شتر دوکوهانه و پرپشم معمول بود که امروز نمونه‌های آن در مغولستان موجود است. شتر سهاری، که بیشتر با آب و هوای ایران سازگاری دارد، در جنوب تربیت می‌شد و در گرمای تابستان نیز از این حیوان صبور استفاده می‌کردند.

در آسیای مرکزی و شمال ایران، از اسبهای ایلخی استفاده می‌کردند. این اسبها با گردن و بدنی ظریف و یال بلند و پوست خالدار که داشتند به یوزپلنگ بی‌شباقت نبودند. استپهای ایران بیشتر برای تربیت بز ساده و گوسفند مناسب است، و گله‌های آن به هزاران رأس می‌رسید که در ضمن چریدن، طی طریق می‌کردند. چادر نشینهای ایران شرقی قبا می‌پوشیدند و تمام، زیر چادرهای سیاهی که از پشم بز ساده بافته بودند زندگی می‌کردند، و بیشتر، از شیر و گوشت تغذیه می‌کردند؛ لباس آنها از پوست حیوانات و پوستین بود، چکمه به پا می‌کردند، کلاهی مخروطی از پوست گوسفند بر سر می‌گذاشتند؛ و مسکن آنها در «یورت» بود که با شاخه درختان ساخته می‌شد، روی آن را با نمک یا پوست می‌پوشانیدند و در وسط آن سوراخی برای ورود نور و هوا و خروج دود تعبیه می‌کردند و در موقع تغییر محل، یورت را با ارابه‌های خود از محلی به محل دیگر منتقل می‌کردند؛ غذای آنها از گوشت اسب و شیر مادیان بود.»

به عقیده ریچارد. ن. فرای... از آغاز تاریخ مدون ایران پیکاری پیوسته میان مردم چراگاهها و کشاورزان بوده است. اکنون هم مردم، همانند سه هزار سال پیش، این نزاع را دارند و بخشهای شبانی و گله‌چرانی ایران، هنوز کم و بیش مانند گذشته است... چراگاههای آسیای میانه پیوسته مسکن بیابانگردان بوده؛ ابتدا جایگاه «سکا»های ایرانی و سپس ترکان بوده است. ترکان که سوارانی جنگی بودند همیشه به خراسانیان دستبرد می‌زدند و سیل‌وار به سوی خراسان مهاجرت می‌کردند، و مردم خراسان از جانب شمال ایمنی نداشتند.

ابن حوقل در المسالك و الممالک، ضمن برشمردن طوایف مختلف کرد در فارس، می‌نویسد: «اینها طوایف مشهور کرد هستند و دانستن همه طوایف جز از دیوان صدقات ممکن نیست. اگراد فارس بیش از پانصد هزار خانواده‌اند و هر طایفه‌ای کمابیش هزار سوار دارد. در زمستان و تابستان به چراگاهها و قشلاقها و بیلاقها می‌روند، اما مردمان نواحی گرسیر، ثابت می‌مانند. طوایف کرد ساز و برگ و نیرو و مردان و اسب و ستور به اندازه فراوان دارند، تا آنجا که اگر سلطان به سرزمین آنان تجاوز کند یا قصد ستمکاری داشته باشد، کار بر وی دشوار می‌شود... اگراد دارای گوسفندان و اسبانند و شتر کم دارند، و اسبان خوش اندام جز در نزد مردم مازنجان، که در حدود اصفهان مقیمند، پیدا نمی‌شود، و چهارپایانشان اسبان تاتاری و شکاری (نوعی اسب تاتاری) است. اگراد با نشاط و توانگرند، و طریقه آنان در کسب مال و طلب مرتع، همچون طریقه عرب است، و گویند آنان بیش از صد طایفه‌اند، و من می‌اند طایفه را ذکر کردم.»

بطوری که استخری در مسالك و ممالک متذکر شده است، در فارس، زندگی کوچ‌نشینی بیش از سایر نقاط معمول بوده است، و بیش از پانصد هزار خانواده از این طریق زندگی می‌کنند، و زمستان و تابستان به بیلاق و قشلاق می‌روند.

زندگی شبانی

در میان قبایل چادرنشین، ترکان غز، بعلت خونخواری و شجاعت و بیباکی فراوانی که داشتند، در دوران بعد از اسلام، مشکلات فراوانی برای مردم شهرنشین و حکومت‌های بعد از اسلام فراهم کردند. با اینکه ترکان غز یک بار در عهد سامانیان، به یاری منتصر آمدند و قوای ایلک خان را شکست دادند، نباید از نظر دور داشت که اساساً غزان به اقتضای زندگی چادرنشینی، از هر فرصتی برای قتل و غارت مردم شهرنشین استفاده می‌کردند، و همیشه حکومت‌های ایران بعد از اسلام از این قوم خونخوار بیمناک بوده است.

بطوری که از زمین‌الاجهاد گردیزی برمی‌آید، ترکان غز که بیشتر در مناطق شرقی دریای خزر زندگی می‌کردند، یک بار در سال ۳۹۶ ه. به خراسان روی آوردند، و چون از مراجعت محمود از هندوستان آگهی یافتند نگران و پراکنده شدند. ارسالن جاذب، که به درنده‌خویی این قوم، پی برده بود، به نواحی سرورود و سرخس و دیگر شهرها حمله‌ور شد و عده کثیری از آنان را بکشت.

در سال ۴۱۶ ه. که سلطان محمود در ساوراء النهر بود عده‌ای از مردم عادی ترک برای

لجبات از مظالم سران و سالاران خویش، از سلطان محمود استمداد جستند و به او گفتند: «ما چهار هزار خانه ایم اگر فرمان باشد، خداوند ما را بپذیرد، که از آب گذاره شویم و اندر خراسان وطن سازیم، او را از ما راحت باشد، و ولایت او را از ما فراخی باشد، که ما مردمان دشتی ایم، و کوسفندان فراوان داریم و اندر لشکر او از ما انبوهی باشد. امیر محمود را رغبت افتاد، پس دل ایشان گرم کرد. مثال داد تا از آب (جیحون) گذاره آیند؛ و ایشان به حکم فرمان او چهار هزار خانه از آب گذاره آمدند و اندر بیابان سرخس و فراوه، و باورد (ایبورد) فرود آمدند و خرگاهها بزدند.»^۱

اعلام خطر و اعتراض آرسلان جاذب به سلطان محمود غزنوی.

پس از آنکه سلطان محمود به حکم اجبار یا از روی ساده دلی، یا در نتیجه اشتباه سیاسی و نظامی پای ترکان سلجوقی را به منطقه نفوذ خود (خراسان) باز نمود، ارباب اطلاع و آنگاه از آمادگی رزمی سلجوقیان باخبر بودند بی محابا برای عمل ناصواب محمود اعتراض کردند و عاقبت این کار را وحشتناک دیدند، سرانجام پیش بینی آنان به حقیقت پیوست و شکست «مغلامقان و تارومار شدن قوای مسعود و نفوذ طغرل در خراسان صحت اندیشه آنان را به ثبوت رسانید، گردیزی نویسنده زین الاخبار اعتراض یکی از سران نظامی و سیاسی آن دوران را به سلطان محمود در کتاب خود آورده است:

چون امیر محمود از آب گذاره آمد... آرسلان جاذب پیش او آمد و گفت: این ترکان را اندر ولایت چرا آوردی؟ این خطا بود که کردی؛ اکنون همه را بکش یا به سن ده تا انگشتهای نریشان ببرم تا قیوم نتواند انداخت. امیر محمود را عجب آمد، و گفت بپرهم مردی و سخت سطلبردی. سپس امیر طوس گفت: اگر نکنی بسیار پشیمانی حوری او همچنان بود و تا بدین غایت هنوز بصلاح نیامده است. ۲ تشخیص آرسلان جاذب صحیح بود؛ پس از چندی، ترکان به آزار و اذیت مردم پرداختند. در سال ۱۰۹۱ ع محمود با سران سپاه به جنگ آنان رفت و با اینکه چهار هزار تن از سواران ایشان را بکشت و عدهای را دستگیر کرد، به قلع و قمع آنان توفیق نیافت. ترکان غز در سالهای بعد، در حدود خوارزم و آذربایجان، بار دیگر به قتل و غارت پرداختند، و در محیط ارمنستان چنان وحشتی ایجاد کردند که امیر ارمنستان کشور مسود را به رومیان وا گذاشت، و خود با چهارصد هزار تن از اتباع و پیروانش به شهر سیواس پناه برد.

در دوره غزنویان، مسعود مانند پدر خود، از این قوم خونخوار فریب خورد، و به قول ابوالفضل بیهقی، در نتیجه این سهو و خطا، ترکمانان که به زور شمشیر سلطان محمود به حدود «بلخان کوه» رانده شده بودند، بار دیگر در اثر امتعالت سلطان مسعود، نیرو گرفتند و اواخی ری و جبال دستخوش تجاوزات آنان گردید.

در سالهای بعد، بین ترکان غز و ترکمانان سلجوقی، بر سر اشغال اراضی، اختلافاتی

نظور می‌کند و به قول بیهقی، سلجوقیان نامه به وزیر سلطان مسعود خواجه عبدالصمد نوشته، گفتند که: «در خراسان ترکمانان دیگر هستند و راه جیحون و بلخان کوه‌گشاده است، و این ولایت که سلطان به ما سلجوقیان داده است تنگ است، و این مردم را که داریم در بر نمی‌گیرد. باید که خواجه بزرگ به میان کار آید، و از سلطان بخواهد تا این شهرکها که به اطراف بیابان است، چون سرو و سرخس و ایبورد را به ما دهند تا ما لشکر خداوند سلطان باشیم، و خراسان را از نفسدان پاک کنیم...»^۱ منظور سلجوقیان این بود که اگر سلطان شهرهای مورد تقاضا را در اختیار آنان بگذارد، آنها نیز خراسان را از ترکان غز پاک خواهند کرد.

جوزافا باربارو^۲ ضمن بحث در پیرامون زندگی تاتارها، از حرکت خان مناظری از حرکت خان و اتباعش سخن می‌گوید و می‌نویسد: «...همین که خان به راه افتاد، ایل او نیز با کله‌ها و رومه‌ها رو به راه نهادند. نخست کله اسبان بادیسته‌های شصت و صد و دوست تایی به حرکت درآمد، سپس قطار شتران و کله‌گاوان، و آنگاه رومه بز و گوسفندان. و این کارها تا شش روز مدت گرفت و تا آنجا که چشم کاری کرد، راهها پراز انسان و حیوان بود. تازه این نخستین بخش بود، و اکنون بنگرید که عده مردمان و جانوران بخش میانه تاجه حد بود. ما برفراز باروی شهر ایستاده و دروازه‌ها را بسته بودیم و تا شامگاه از تماشای آن منظره خسته شدیم، زیرا آنهمه مردمان و جانوران دشت بزرگی را پوشانده بودند که یک پاگانایی^۳ هفتاد میلی به نظر می‌رسید.

...از دشتی که این مردم از میانش می‌گذشتند، به خوبی پیدا بود که عده آنان بیشمار بود... این مردمان ارابه‌های فراوانی با خود حمل می‌کنند که هر یک دارای دو چرخ و از ارابه‌های معمول در میان ما بلندتر است، و ارابه‌های خود را با حصیرهایی که از نی می‌بافند، می‌پوشانند، و اگر ارابه از آن مردی سرشناس باشد، قسمتی از آن را با نمد و قسمتی با قماش می‌پوشانند. بعضی از این ارابه‌ها دارای خانه‌هایی است که بر فراز آنها حمل می‌شود... چون زمان اقامت فرارسید، این خانه‌ها را بر زمین می‌نهند و درونش آرام می‌گیرند...»^۴

در جای دیگر نویسنده، از طرز تغذیه آنان سخن می‌گوید، و می‌نویسد که هر یک از آنان مشکلی از پوست بز، با خود دارند و آن را از خوراکی که از دانه بلغور یا ارزن و خمیر آن دانه‌ها و عسل می‌سازند، پر می‌کنند و همراه می‌برند، تا اگر در ضمن راه به شکاری دست نیافتند، همین مواد را با آب بیامیزند و شوربایی بسازند و بخورند. این قوم حتی می‌توانند با خوردن گیاهان و ریشه نباتات، سد جوع کنند. «همین که خان در محلی اقامت‌گزید، بیدرنک، افراد ایل بارها را می‌افکنند و در میان چادرها راه می‌کشایند. اگر زستان باشد، عده چهارپایان

۱. تاریخ بیهقی، پیشین، ص ۵۹، ۵۸؛ برای کسب اطلاعات بیشتر، ر.ک: دکتر محمد جواد مشکور، «مقاله»، بردسپهای قادیخی، سال پنجم، شماره ۵، ص ۶۳ به بعد.

2. Josapha Barbaro 3. Paganeu

۴. سفرنامه‌های فیزیان در ایران، ترجمه دکتر عنوچه امیری، ۲۸-۲۶ (به اختصار).

بعدهی است که گل و لای فراوان می‌سازند؛ و اگر تابستان باشد، گرد و غبار فراوان می‌انگیزند. همین که بارها راگشودند، تنورها را گرم می‌کنند و گوشتها را می‌پزند، و با شیر و کره و پنیر نلاول می‌کنند... پیشه‌وران فراوانی در این اردو هستند از قبیل درزیان، آهنگران، اسلحه‌سازان و صاحبان حرفه و صنعت از هر نوع که مورد نیاز اردو باشد.»^۱

«... نوع زندگی قبیله‌ای و وضع خاص کوچ‌نشینی، دنیایی و رای دنیایی شهرنشینان ساخته و پرداخته است که از سراسر آن بوی استپ به مشام می‌خورد، صدای سم اسب به گوش می‌رسد، و دورنمای گله‌های چهارپایان در نظر مجسم می‌گردد. زندگی افراد نیز وابسته به همین سه چیز است.

مناظری از زندگی قبیله‌ای



قبایل مغولی دورانهای اولیه را، برحسب نوع زندگی، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته شکارچیان بیشه‌نشین و دسته شهبان استپ... در ابتدا بین افراد قبایل مغولی تفاوت چندانی وجود نداشت، و همه عشیره یکجا کوچ می‌کردند، ولی بتدریج در حدود قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی، خانواده‌های ثروتمندتر با گله‌ها و جماعت بیشتری به وجود آمدند... از همان دورالهای اولیه، رسم انتخاب نشان چنین بود که شورا‌های قبایل، که اصطلاحاً «قوریلتای» خوانده می‌شد، رئیس و رهبری انتخاب می‌کردند.

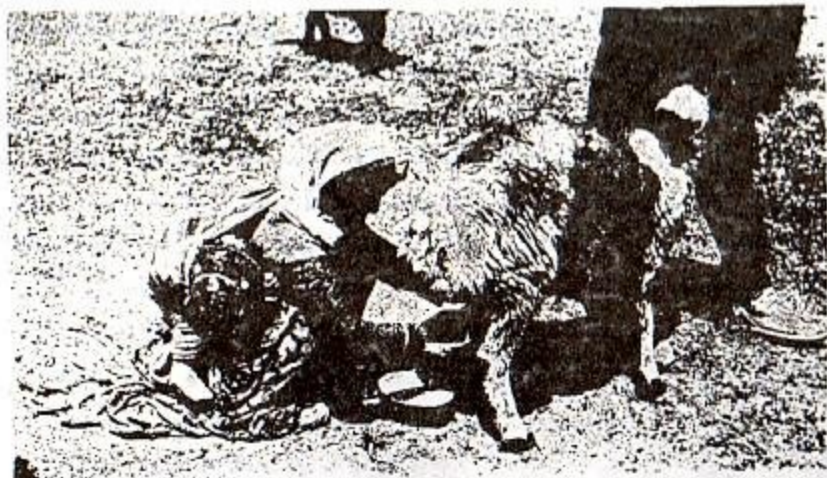
جامع‌التوازیخ مسؤولیت‌سوالین اولیه مغول را چنین تشریح می‌کند: تموجین با بهسادران خود می‌گوید: «گله و زبده و خاله‌های بسیار و زن و بچه مردم می‌ستدم و به شما می‌دادم

تخریبی و بجهداری بعد از انجام کار روزانه از مشاغل
تقریحی ایلات ایران است

و شکار صحرائی را جهت شما اوترامیشی و جرگه می‌کردم، و شکار کوهی را به جانب شما می‌رادم.»^۲ پس، و نلایف یک خان عبارت بود از تصرف غنیمت در جنگها و تقسیم آنها بین

۱. همان، ص ۲۲.

۲. جامع‌التوازیخ، (جزء دوم، از ارتقای قاتان تا تیمور قاتان)، به اهتمام بهمن کریمی، ص ۲۸۷.



دوشیدن دامها از وظایف زنان ایلات بشمار می‌رود

فرماندهان و افراد قبایل، ترتیب شکار و واگذاری حیوانات صید شده در اختیار زیردستان و یاران خود.^۱

هدف جنگی چادر نشینان مارکس ضمن توصیف خصوصیات زندگی چادر نشینان می‌نویسد: «... در شیوه تولید چادر نشینی، هدف جنگ فقط تصرف اراضی وسیع (چراگاه) نیست، بلکه هدف اصلی غارت محصولات زراعی و دامی و تسلط بر کار پیشه‌وران است. آهنگران و سایر افزارمندان به دلیل آنکه اسلحه می‌ساختند، بشدت مورد توجه بودند، و چادر نشینان، آنان را به اسارت می‌بردند. جنگجویان چادر نشین غالباً مهارت خاصی در غارت داشتند و سیاستهای معین غارتگرانه‌ای را اجرا می‌کردند. به علت آنکه پول وجود نداشت و مبادله جنس به جنس صورت می‌گرفت، از تجارت به معنای اخص کلمه خبری نبود. زراعت برای چادر نشینان اهمیت چندان نداشت، و بازرگانان خارجی محصولات مورد نیاز را در اختیارشان می‌گذاشتند.

چادر نشینان هنگامی که سرزمینهای تازه‌ای را متصرف می‌شدند، کشاورزی و دامداری (تولید) آن سرزمینها را نیز جزو تولید خود می‌کردند، و گاهی در آنجا ساکن می‌شدند. بدین ترتیب، تضاد بین دو شیوه تولید، مسائلی را برای جامعه مطرح می‌کرد، ولی سرانجام غلبه با تولید غیر چادر نشینی بود. در این مورد، مارکس تأکید می‌کند که درباره سرزمینهای متصرف شده، سه امکان وجود دارد: یکی آنکه عنصر غالب شیوه تولید خاص خود را به عنصر مغلوب تحمیل می‌کند... دیگر آنکه می‌گذارند شیوه تولید کهن ادامه یابد، و فقط به گرفتن خراج اکتفا می‌کنند... و یا بالاخره تلفیقی از این دو، صورت می‌گرفت که به شکل جدید و ترکیب تازه‌ای تظاهر می‌کرد... هنگامی که چادر نشینان فاتح، در ایران مستقر شدند، در آغاز شیوه

۱. شهرین بیانی، «بررسی اوضاع اجتماعی ایران» (به نقل از: درباره رشیدالدین فضل‌الله همدانی، بهشون،

تولیدشان مسلط بود، ولی پس از مدتی این شیوه تحت تأثیر شیوه تولید کهن ایران (آسیایی) قرار گرفت و همین کیفیت در مورد اعراب (قرن اول هجری)، ترکها (قرن چهارم هجری)، و سلولان (قرن هفتم هجری) نیز تکرار شد.

بطور کلی، می‌توان گفت که در ایران، شیوه تولید چادرنشینی غالباً در تضاد با شیوه تولید آسیایی قرار می‌گرفت. با آنکه در برخی از دوره‌ها، شیوه تولید چادرنشینی و غارت که ملازم آن بود، غلبه پیدا می‌کرد، ولی شیوه تولید آسیایی در نهایت امر غالب می‌شد.

تاریخ ایران شاهد منازعات بیشمار و کم و بیش خشونت‌آمیز بین دو نظام اجتماعی چادرنشینی و سکونت‌است. در همان ایران باستان هم، غالباً جنگهایی بین آریاییهای ساکن و چادرنشینها در می‌گرفت، و آثار این جنگها در مذهب باستانی ایران نظیر مذهب زرتشت باقی مانده است. جنگ بین چادرنشینان و ساکنان، در خاورمیانه پدیده‌ای عمومی بود، و حتی در اسلام نیز انعکاس آن دیده می‌شود. در واقع، قرآن‌سردم را به دو گروه تقسیم می‌کند: قبایل و شعوب (خلقها و ملتها) [ساکنان] «انا خلقناکم شعوبا و قبائل...» به هنگام ظهور پیامبر نیز از اهل بین قبایل چادرنشین، که اهمیت زیادی در جامعه عرب داشتند، و ساکنان روستایی موجود بود. بطوری که ابن خلدون می‌گوید: «پیامبر (ص) هنگامی که گاوآهنی در خانه برخی از انصار دید، فرمود: این ابزار داخل خانه هیچ قومی نمی‌شود جز آنکه همراه خود ذلت و خواری داخل آن خانه می‌کند». و بخاری این حدیث را توجیه کرده و در تفسیر آن، باین زیر این عنوان اضافه کرده است: «در باره آنچه آدمی را از عواقب اشتغال به ابزار کشت و زرع، یا تجاوز از حدی که بدان امر شده است، بر حذر می‌دارد» و علت حدیث مزبور، (و خدا داناتر است) این است که کار کشاورزی به باج و خراج دادن منتهی می‌گردد، و این امر، سبب زورگویی و تسلط زبردستان بر مردم است. در نتیجه، باج‌دهنده بعلت پرداختن باج به خداوندان شهر و محله، خوار و بدبخت می‌شود.

پیامبر فرمود، رستاخیز پدید نمی‌آید مگر هنگامی که زکات تبدیل به مالیات و خراج شود. و این اشاره به پادشاه ستمگر و جباری است که نسبت به مردم جور و ستم پیشه می‌کند و حقوق خدای تعالی را درباره ثروتها از یاد می‌برد، و کلیه حقوق را به منزله باج و خراج پادشاهان و دولتها تلقی می‌کند. و خدا بر هر چه بخواهد، تواناست.^۱

درباره اسلام، انگلس می‌گفت: «مسأله اسلام را همین روزها مورد مطالعه قرار - بخواهم داد، ولی فعلاً چنین به نظر می‌رسد که واکنشهای بدویها علیه کشاورزان شهرها و ساکنان... بوده است.»

درباره این گفته انگلس چه می‌توان گفت؟ ظاهراً واکنش بدویهایی که از آن سخن می‌گوید مبتنی بر غارتگری است که خود تابع شیوه چادرنشینی است... آثار پاره‌ای از خصوصیات شیوه تولید چادرنشینی امروز در ایران به روشنی دیده می‌شود. ظاهراً نزدیک به دو

میلیون نفر از جمعیت ایران، در نظام قبیله‌ای زندگی می‌کنند که بخش بزرگی از آن را چادر- نشینان (ایل) تشکیل می‌دهند، و تا پیش از اصلاحات ارضی، بیشتر آبادیهای واقع در این نواحی، بارها مورد غارت ایلها قرار می‌گرفتند.

اقتصاد مناطقی که ساکنان آن قبایل چادرنشین هستند، اقتصاد شبانی است، و در آن، دامداری و صنایع خانگی، که مخصوص زنان است، سهم مهمی دارد... ایلات عموماً با بهره- برداری کشاورزی، مخالفند، و کشت زمین رادوست ندارند. آنان مایحتاج خود، بویژه محصولات کشاورزی را، از فروشندگان دوره‌گرد یا پیشه‌وران خریداری می‌کنند. در گذشته دست به غارت می‌زدند و این امر برخلاف دزدی عمل مذسوسی تلقی نمی‌شد... بهمین بیگی در بررسی خود درباره غارت و غنیمت‌گیری قبایل فارس، به این نتیجه می‌رسد که این عمل آثاری از مشخصات شیوه تولید چادرنشینی است که بجا مانده است. وی می‌نویسد: «سرقتهای مختلف و دزدیهای شبانه، به انواع گوناگون در میان ایلات رواج دارد... سهارت در این زمینها را قابل نخر می‌دانند... البته فقر عجیب عمومی از یک طرف، و بیکاری، و نبودن هیچگونه کار، از طرف دیگر، این طرز فکر را تقویت می‌نماید. در سالهایی که باران نیاید... زندگی این گرسنگان ژنده‌پوش، اعم از ایلاتی و دهاتی، خیلی رقت‌بار می‌شود. به هر حال، برای یک قسمت از این گرسنگان چاره‌ای جز دزدی و راه ناسروع، برای کسب معاش نمی‌ماند. دزدی و بخصوص راهزنی در میان بویراحمدها بیش از دیگران معمول است... در دزدی چند نفری، اسباب و اشیاء مسروقه به‌سادگی بین دزدان تقسیم شده و به سر دسته مقدار زیادتری تخصیص داده می‌شود.»^۱ در اقتصاد چادرنشینی، دامداری دارای اهمیت است. مراتع، اشتراکی و در اختیار عموم چادرنشینان است. نزاع بین جامعه چادرنشین با جامعه شهری و روستایی، از مشخصات تاریخ ایران است...»^۲

«خانواده‌ها، در بین ایلات وضع خاصی دارد. تعداد و وسعت خانواده متأثر از تولید دامی است، و تربیت کودک و ارزش زن نیز با دامداری ارتباط نزدیک دارد، و شخصیت جوان هم با دلاوری و غارتگری او سنجیده می‌شود. شبکه خویشاوندی، بسیار نیرومند است، و قرابت چند خانواده تشکیل یک «مال» یا «اویه» و گاهی «تش» می‌دهد. از اجتماع چند «مال» که با هم نسبت دارند، «تیره» به‌وجود می‌آید. اغلب در تیره‌ها ازدواج به‌صورت درون‌گروهی انجام می‌گیرد، ولی عوامل طبقاتی و خونی در آن مؤثر است. دختر گرفتن از گروههای پایین ایلی در بین کلانتران و خانهای ایل دیده شده است، ولی کمتر دختر خانی و کلانتری با پسرگروههای پایین اجتماع ازدواج کرده است...

در بین بعضی از طوایف، آثار مناسبات مادرتباری، و در بین برخی دیگر خصوصیات نیرومند پدرتباری دیده می‌شود، و به‌دنبال آن، «عمو» و «دایی» دو لغت سهم در تیره‌ها

۱. محمد بهمن بیگی، عرف و عادات در عشایر فارس، ص ۴۲-۴۳ (نقل از همان مآخذ، ص ۶۴).

۲. جامعه‌شناسی روستای ایران، ص ۶۷-۵۸ (مآخذ و اختصار).

در بین عشایر، که دامداری، اساس تولید آنان بوده، چندزنی رواج کامل داشته است، و این امر رابطه‌ای مستقیم با دامداری و به خصوص تعداد دام دارد، زیرا زنان در اقتصاد دامی سهم مهمی دارند و بر اثر تقسیم کار، و این که هر زنی تنها می‌تواند تعداد معدودی گوسفند را بدوشد، ایجاب می‌کند که تعداد زنان خانواده زیاد شود. این امر به سود مرد تمام می‌شود، چون قدرت اقتصادی در دست اوست. و چون نیروی کارگر، گران است، بهترین راه، استفاده از ازدواج می‌باشد. در مواردی، زنان، نخست، خود به خواستگاری می‌روند و برای شوهرانشان زن می‌گیرند، زیرا این امر از بهره‌کشی آنان می‌کاهد...

مردان در زراعت سهم اساسی دارند. بطور کلی، بیکاری پنهان در بین طوایف رایج است... وضع کودکان در خانواده‌هایی که در مناطق عشایری زندگی می‌کنند با کودکانی که در لظام روستایی سنتی به سر می‌برند، متفاوت است. گرچه در هر دو جامعه کودک سهم مهمی در تولید دارد، ولی کودک در جامعه نخستین، که در چهارچوب نظام قبیله‌ای قرار دارد، در اقتصاد خانواده تأثیر بیشتری دارد، و تربیت وی نیز فرق می‌کند؛ او را با روح سلحشوری و دلاوری تربیت می‌کنند... برعکس، در جامعه روستایی سنتی، خانواده زارع وظیفه تربیتی خود را از دست داده، و سازمانهای آموزشی جدید شهری دولتی جایگزین آن شده است.^۱

در مقابل چادرهای ساده، بی‌تکلف و ابتدایی قبایل چادر نشین، که در حقیقت مسکن و ساوای آنان بود، در دوران بعد از اسلام، مکرر در منابع تاریخی، از خیمه و خرگاه و چادرهای مجلل شهریارانی چون محمود و مسعود و دیگران سخن به میان آمده است.

از جمله کلاویخو در سفرنامه خود، از اردوگاه بزرگ قبیله تاتار مقیم در خارج دروازه شهر سخن می‌گوید: «در اینجا کلاویخو عده چادرهای برافراشته را پنجاه هزار تخمین می‌زند که همه به ترتیب و به صورت خطوط مستقیم، که در فواصل آنها خیابانهایی وجود داشت و در آن گذرگاهها، هرگونه وسایل به فروش می‌رسید، واقع شده بودند.

چادرهای مذکور، به دو نوع تقسیم می‌شدند: اول چادرهایی که با تیر برافراشته شده و با طناب به زمین مهار شده بودند؛ و دوم، چادرهایی که با طناب مهار نشده بودند، ولی در پیرامون آنها تیرکهای نازک کوچکی در تجیرها قرار داده بودند تا چادر استوار بایستد - درست مانند کلبه‌های اسروزی قرقیزها. مایه افتخار این اردوگاه عظیم، سرپرده پر عظمت تیمور بود، که از چندین چادر ترکیب یافته بود... یک قرن قبل از وی مارکوپولونیز، اردوگاه قویلائی قآن را تقریباً به همین نحو، توصیف کرده است.

...چادرهای سلطنتی، مخصوصاً جایگاه زنان تیمور با اطلس سرخ پوشیده شده بود، و بعضی از آنها با پوششهای گرانبها آستر شده بود...»^۲

۱. همان، ص ۱۸-۱۱۴ (به اختصار).

۲. سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رحبایا، (دی ۱۳۴۶) ص ۲۰-۱۹ (به اختصار).

ایرانشناسان شوروی می‌گویند:

نقش قبایل چادر نشین سورخان و خاورشناسان خارجی، غالباً امپراتوری صفوی را یک دولت در حکومت صفویه ملی ایرانی شمرده و می‌شمارند که بر اثر مبارزه ایرانیان علیه فاتحان

ترك، پدید آمد. این نظر نادرست است. نخست بدین سبب که در ایران قرن شانزدهم، هنوز عناصر فساد و پاشیدگی فئودالیسم و مقدمات رشد سرمایه‌داری وجود نداشت. به‌دیگر سخن، سوچبات تشکیل ملت (Nation) فراهم نبود. گذشته از این، در دولت صفوی قرن شانزدهم، قوم ایرانی تسلط داشت. و اینکه شاه اسماعیل صفوی لقب «شاهنشاه ایران» بر خود نهاد، نشان تقویت موقع سیاسی عناصر ایرانی در آن دولت نبود، زیرا لقب شاهنشاه ایران در آسیای مقدم و میانه، از عهد ساسانیان، با تصور یک سلطنت جهانی و عمومی مربوط بود؛ همچنانکه در قرون وسطی، چنین تصویری در اروپا بالقب امپراتور روم، و در خاور دور بالقب امپراتور چین هم عنان بوده. دولت صفوی بطور کلی بر اثر مساعی قبایل چادر نشین ترك به وجود آمده بود. در واقع، در عهد شاه اسماعیل اول صفوی و نخستین جانشینان وی، تا پایان قرن شانزدهم، در آن دولت، زمام امور به دست بزرگان چادر نشین آذربایجانی

(قزلباش) بود و مأموران عالی‌مقام درباری و حکام ایالات و سرداران سپاه از میان آنان برگزیده می‌شدند. ارتش از افراد سپاهی قبایل چادر نشین سزبور مرکب بود، و افراد لشکری اسکان یافته در اقلیت بودند.

زبان ترکی که قابل فهم تمام قبایل ترك زبان ایران بود، مدت مدیدی در بین درباریان و میان سپاهیان حکمفرما و متداول بود و خود شاه اسماعیل با تخلص «خطایی» به این زبان شعر می‌گفت. فقط در سکا تبات رسمی، چنانکه در عهد سلجوقیان و خانهای مغول نیز معمول بوده، طبق سنت قدیم فئودالی، زبان فارسی به کار می‌رفت. گذشته از ایران، سرزمینهایی چند که مردم آن به زبان فارسی سخن نمی‌گفتند آذربایجان و ارمنستان و ترکمنستان جنوبی و افغانستان (که بخشی از



يك زن در حال دولرسي از كتاب تات نشينهاي آل احمد

مردم آن که به زبان پشتو سخن می گفتند، جزو قلمرو دولت صفوی بود. مرکز این دولت تا اواسط قرن شانزدهم میلادی در تبریز بود.

بدین سبب، دولت صفوی بیشتر همانند دولتهایی بود که در قرون وسطی در خاک ایران تشکیل شده بود، به این معنی که مجموعه ناجوری بود از قبایل و اقوام گوناگون، که فاتحان در زیر سلطه و حکومت خویش، آنها را متحد ساخته بودند. فقط مدتی بعد، یعنی از پایان قرن شانزدهم، نقش عنصر ایرانی در دولت صفوی اهمیت بیشتر یافت.

نخستین سلاطین صفوی، نیک درک می کردند که حفظ وحدت ممالک و نواحی بسیار، که اقوام مختلف و واجد ملیتهای متفاوت و وضع اقتصادی متغایر با یکدیگر در آن زندگی می کنند، کار آسانی نیست. بدین سبب، می خواستند این وحدت را بوسیله تحمیل یک مذهب دولتی - مذهب شیعه (فرقه معتدل آن یعنی شیعه امامیه) - به مردم مختلف المایت کشور خویش، تأمین کنند. حتی شاه اسماعیل اول هنگامی که در سال ۱۵۰۱ م. (۷۰۹ ه. ق) تبریز را متصرف شد، فرمانی صادر کرد که: «مردم در میدانها زبان به دشنام و لعن ابوبکر و عمر و عثمان بکشایند، و هر کس که در صدد مخالفت برآید، سرش را از تن جدا کنند.»

هر جایی که سلسله صفویان استوار گشت، تعقیب و کشتار سنیان و «غلات» شیعه وقوع یافت. تمام فرق «بد دین» صوفی، و هر آزادفکری نیز مورد تعقیب و اذیاء واقع می شد و بالنتیجه دانش غیر مذهبی و فلسفه نیز مطرود بود. از قرن شانزدهم تا هیجدهم، تعصبات جاهلان روحانیون مقتدر شیعه و قطع رابطه با آسیای میانه و دیگر کشورهای سنی مذهب، در رشد شعر و شاعری و حکمت و بطور کلی زندگی فکری ایران تأثیر سویی کرد.^۱

«سهمترین ایلات جنوب عبارتند از: ایلات قشقایی، خمسه، کوم لظری به ایلات جنوب و ایلو به و ممسنی که اغلب آنها تابستان را در بیلاق و زمستان را در فشلاق به سر می برند، و در بهار و پاییز فاصله میان این دو منطقه را طی می کنند. در حدود دو ثلث مردم پارس، یا از افراد ایلند و یا از دهقانان و برزگرانی هستند که در مسیر ایلات قرار گرفته اند، و در شرایط بدات و چادر نشینی، در چادرهای سیاه و کوچک و سویی که ساخته دست خود آنهاست زندگی می کنند. ایل قشقایی از بیش از صد طایفه کوچک و بزرگ تشکیل شده و از نژاد سفید می باشند از اصل و منشأ اصلی ایل قشقایی، اطلاع صحیحی در دست نیست. لرد کرزن می نویسد که قشقاییها تا سال ۱۸۷۰ م. (۱۲۸۷ ه. ق.) متجاوز از ۶ هزار خانوار بوده اند که بر اثر قحطی ۱۸۷۱ م. (۱۲۸۸ ه. ق.) و ۱۸۷۲ به دوازده هزار خانوار تقلیل یافته اند.

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، پیشین، ص ۵۰۷ به بعد.

سیاحان دیگر، این تعداد را در سال ۱۹۱۴ م. (۱۳۳۲ ه. ق.) تا پنجاه هزار خانوار بالا برده‌اند. اکنون قسمت مهمی از فارس، که شامل سرحد شش ناحیه چهار دانگه، اردکان، دزگرد، کامفیروز، بیضا، کازرون، فیروزآباد، صیمکان، میمند، قیر، کازرین، افزر، خنج و چند ولایت دیگر می‌شود، در مسیر این ایل می‌باشند. ایل خمسه مرکب از طوایف پنجگانه بهارلو و اینالو و سغز و عرب و باصری می‌باشد، و تعداد آنها در حدود ۱۵ هزار می‌باشد. طوایف خمسه در سالهای اخیر به کشاورزی و سکون گراییده‌اند.

ایلات کوه کیلویه بیش از دیگران بدوی مانده، و افراد آن اغلب بر فراز کوهها و میان جنگلها با شرایط ابتدایی زیست می‌کنند. در سالهای اخیر، ایل بویراحمدی اهمیت بیشتری کسب کرده. ایل ممسنی که در مسافت میان اردکان و کازرون، میمند از چهارطایفه رستم، جاوی، بکش و دشمنزیری تشکیل شده است.

ایل ممسنی و نیز ایلات کوه کیلویه برخلاف ایل قشقایی ایلیخان ندارند بلکه توسط کلانتری از خود آنها اداره می‌شوند، عرف و عادات ایلات کمابیش یکسان است.

بطور کلی، عشایر و ایلات ایران مجرد زیستن را گناهی بزرگ می‌شمارند و زن سترون در میان آنها مورد تحقیر، و مادری که فرزند پسر داشته باشد مورد احترام است. شاید به همین علت، ازدواج در بین ایلات، بیش از سردم شهرنشین صورت می‌گیرد. در ازدواج، قید سن وجود ندارد با اینحال قشقاییها عقد و ازدواج دختر کوچک نابالغ را عملی مذموم و ناپسند می‌دانند. بعکس، در ایلات بویراحمدی و ممسنی و در میان ده نشینانیکه در مسیر این ایلات قرار گرفته‌اند اغلب دختران ۸ ساله را به عقد ازدواج سردها، اعم از پیر و جوان، درمی‌آورند... در ایلات، پسرها و دخترهای کوچک را، ابوبن به اقتضای مصالح و احساسات خود،

بنام یکدیگر می‌خوانند، و اغلب همین گفتگوها و وعده‌های شفاهی منشا اثر شده و در بزرگی این موجودات پدبخت را به ازدواج یکدیگر ناچار می‌سازند. و دخترها و پسرها با وجود عدم رضایت مطلق، عمری در پدبختی به سر می‌برند. در بویراحمدی به این وعده‌های شفاهی نیز اکتفا نکرده. و از همان دوسالگی دختران را به عقد پسران درمی‌آورند و گاهی در چهار، پنج سالگی به خانه شوی می‌برند. اغلب مرسوم است که در صورت تمایل ابوبن، ناف کودک آن را در هنگام تولد به نام یکدیگر ببرند، این عمل ابوبن آنها را ملزم می‌دارد که ازدواج چنین فرزندان را عملی سازند.



جوانی از ایل قشقایی در لباس محلی